

سخنرانی
دکتر علی اکبر فیاض

در

دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه فاروق اول مصر
پارسی کرده‌ی : محمد حسین ساکت



آغاز شعر پارسی (۱)

سروران ارجمند !:

پیش از آغاز این رشته سخنرانی‌ها بر خود لازم می‌دانم از

۱- دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه «فاروق اول» در ۱۳۲۹
(۱۹۵۰ م) از شادروان دکتر سید علی اکبر فیاض برای ایراد
یک سلسله سخنرانی دعوت به عمل آورد.

استاد ده سخنرانی پیرامون «شعر پارسی و تمدن اسلامی
در ایران» به زبان عربی ایراد کرد که در همانجا بوسیله‌ی دانشکده‌ی
ادبیات دانشگاه مزبور به چاپ رسید. شادروان دکتر فیاض ،
خود ، این سخنرانیها را به نگارنده مرحمت کرده است تا به
پارسی درآورد .

«م»

از دانشگاه «فاروق اول» ، صمیمانه ، سپاسگزاری کنم که این فرصت فرخنده را به من داد تا از این دانشکده‌ی شکوهمند دیدن کنم و با سرپرستان و استادان گرامی آن ، که این ساختمان بلند پایه را با کوشش و دانش خود به پای داشته‌اند و بزرگی بخشیده‌اند ، آشنا شوم .

من از سوی خود این دانشگاه را سپاسمدم ؛ همانگونه که به نمایندگی از دانشگاه تهران که مرا به این کشور فرستاده است ، گویای سپاس و سرور می‌باشم ؛ زیرا دانشگاه «فاروق اول» ، با میل و رغبتی پاک در استواری رشته‌های همبستگی و یگانگی ، میان دو فرهنگ عربی و پارسی که همراه با زندگی اسلامی دو کشور پیوند و جریان داشته است ، پیشکام گردیده است .

امیدمندم این گام نخستین را ، به دنبال ، آینده‌ای تابناک باشد .
به‌ویژه ، در این جا ، از استاد بزرگوار و گرانمایه حضرت «عبدالحمید عبادی بك» رئیس دانشکده‌ی ادبیات و حضرات استاد: «محمدخلف‌الله» سرپرست بخش زبان عربی به خاطر دوستی و لطفی که از آنان دیدم و همیشه خواهم دید ، سپاسگزاری می‌کنم. به‌من سخنرانی پیرامون «شعر پارسی و تمدن اسلامی در ایران» واگذار شده است.

روشن است که از سخنرانی نمی‌توان همان گسترشی را چشم داشت که از کتاب و نیز آوردن نمونه‌ها و بازگویی و بازنویسی گفته‌ها و مصادر و منابع. سخنران باید به کشیدن خطوط اصلی و مهم موضوع سخنرانی خود - گرچه اجمالی و کلی - بسنده کند.

این چیزی است که ، اگر توفیق رفیق من شود، در این سخنرانیهای خود، به آن خواهم پرداخت .

گفتگو و پژوهش پیرامون آغاز و پیدایی و پرورش شعر پارسی موضوع نخستین سخنرانی است . عادت و رسم تذکره نویسان - یا کتابهای تاریخ شاعران پارسی - اینست که کتاب خود را به گفتگو از آغاز شعر پارسی و اینکه

نخستین شعری که به پارسی سروده شده است چیست و گوینده‌ی آن کیست شروع می‌کنند. اینان در آوردن و بازگویی گفته‌هایی که بر پایه و ریشه‌ای استوار، پابرجا نیست و برای پژوهش در باره‌ی آن راهی وجود ندارد. همانگونه که در کاوش چنین مسأله‌ای وضع چنین است - گفتگو می‌کنند. چرا که شعر، نخست، با ترانه‌ها و حرکات آهنگین آشکار می‌شود. آیا تاریخ می‌تواند هنگامی برای آغاز این‌نمورها در جامعه‌ی بشری، یادست کم حتی در بخش و قسمتی از آن، یعنی اجتماعی که بزبانی معین سخن می‌گوید، مشخص و ترسیم کند؟

دیگر این که موضوع شعر پارسی با مسأله‌ای دیگر هم‌زاد است و آن: آغاز خود زبان پارسی است که چه هنگام و کجا به وجود آمده است؟ آیا بهرام گور که نخستین شعر پارسی را بدو پیوند می‌دهند به زبان پارسی سخن می‌گفته است یا به زبان ایرانی دیگری مانند زبان پهلوی؟

واقع اینست که، تاکنون، پاسخ درستی به این پرسش داده نشده است؛ زیرا زبان پارسی - همانگونه که در همه‌ی زبانها چنین است - دنباله و نتیجه‌ی دگرگونی‌های زبانی است که بر زبان اصلی وارد شده است. این دگرگونیها، کم کم، در طول زهانهایی، نه اندک، به دست آمده است...

زبان پارسی کنونی حلقه‌ای است از آن رشته، که پس از اسلام، در ایران پدید آمد. پیشین‌ترین متن، به این زبان، نوشته‌ها و کتاب‌های اسلامی است.

مسأله‌ی پدیدار شدن شعر پارسی را رهایی کنیم و به موضوع دیگری که می‌توان آن را دادر چهار چوب گفتگو و پژوهشی تاریخی قرارداد می‌پردازیم و آن این که: نخستین شعر پارسی، که از آن آگاهی داریم، چیست؟

استاد «گریستن سن» (۱) دانمارکی به پژوهش پرداخته است و سخنی ؛ به پارسی ، در «تاریخ طبری» و سپس در کتابهایی دیگر یافته است که آنرا به «یزید بن مفرغ حمیری» پیوند می‌دهد. تاریخ زندگی این مرد به نیمه‌های نخستین سده‌ی هجری یعنی هنگامی که «عباد بن زیاد» استاندار خراسان بود برمی‌گردد . داستان معروفی است که مردم از زید می‌پرسیدند: «این چیست؟» و او بدانان چنین پاسخ می‌داد:

آب است است و نبیذ است عصارات زیب است

«سمیه» رو سپید است (۲)

از دیدگاه «گریستن سن» ، این ، نخستین شعر پارسی است که بدان رسیده‌ایم و از آن آگاهی داریم . به هر حال ، این تازه یابی او ، در کسانی که با ادبیات پارسی سروکار دارند اثر خوبی نهاد ؛ زیرا در پژوهش ، روش او را دنبال کردند و در شکم نوشته‌ها و کتاب‌های پیشین ، به قطعه شعرهای دیگری از پارسی گذشته که به هنگام سخن از برخی رخدادهای تاریخی جای گرفته بود دست یافتند و آگاه شدند. در این اشعار نرمی وزن و رعایت نکردن قافیه‌ها و سبکی و سادگی بافت دیده می‌شود . این گمان ؛ برای ما، پیش می‌آید که این اشعار عامیانه‌اند یا بر نمونه‌های شعری سبک عامیانه یافته شده‌اند که ، بیشتر ، آبی بوده‌اند ، بی‌آنکه صنعت [شعری] و هنر بدان راه یافته باشد.

- ۱- گریستن سن Christensen دانمارکی از خاورشناسان به نام و از دانشمندان بزرگ فرهنگ و تمدن ایرانی است که در ۱۹۴۵ مرده است. اثر نامی او ایران در زمان ساسانیان است که به سال ۱۹۰۷ نوشته‌اش این کتاب را مرحوم رشید یاسمی ترجمه کرده است (۴) .
- ۲- روایت دیگری هم هست که در بیت واژه‌ی «روسی» به جای «روسید» آمده است ، (سخنران) ، «نبیذ» به معنای باد و می و معنای «زیب» انکور است . این دو واژه تازی است. (۴)

پیشین‌ترین اثری که از شعر فنی پارسی (که در آن صنعت به کار رفته است) می‌بینیم در کتاب «تاریخ سیستان» است. نویسنده‌ی گمنام این کتاب همانگونه که از اشاره‌های تاریخی خود آن دانسته می‌شود در سده‌ی چهارم هجری می‌زیسته است. این کتاب در کتابخانه‌های اروپا نبوده است؛ از اینرو بر خاورشناسان پنهان مانده است.

پژوهشگران ایرانی، دیری نیست که بر این کتاب دست یافته‌اند. نویسنده همراه با سخن خود از یعقوب لیث امیر سیستان، گفتگویی هم از شعر پارسی می‌کند که چکیده‌ی آن اینست: در روزگار «یعقوب لیث» شاعران او را، به اشعار تازی ستایش می‌کردند؛ ولی امیر زبان تازی نمی‌دانست. روزی گفت: «چرا چیزی گویند که من ندانم؟»

از آن روز، شاعران، به سرودن شعر پارسی پرداختند. آنگاه نویسنده، دسته‌گرفته، اشعاری پارسی که در ستایش «امیر یعقوب» سروده شده است می‌آورد که یکی از «محمد بن و صیف» دبیر امیر است و دیگری از شاعری است که نویسنده آنرا «سام کرد» خوانده است و چنین می‌پندارد که، این، نخستین شعر، به زبان پارسی، است. این بود سخن نویسنده‌ی کتاب «تاریخ سیستان»؛ ولی ما نمی‌توانیم با این داوری او هماهنگ باشیم و چه بسا، برابر آنچه در آغاز سخن گفتیم، سخن او را هم درست ندانیم. منتها آنچه در این باره باید گفت اینست که شعرهایی که او آورده است، از شعرهای پیشین که آنها را شعرهای «عامیانه» خواندیم، به روشنی، برجسته است؛ یکی به داشتن آهنگ و وزنهای دراز که با شعر عامیانه‌ی نرم و کوتاه وزن فرق دارد و دیگر به رعایت و نگهداری قافیه‌ها؛ چنانکه از آگاهی شاعر به قواعد این فن، سخن می‌گوید. بر جستگی دیگری که در این شعرها به چشم می‌آید:

کار برد فراوان واژه‌های تازی است در بافت و ترکیب وهم این که در بافت پارسی آگاهی به زبان و شعر تازی، به خوبی، نمودار است.

با این برجستگی‌ها می‌توانیم این شعر را ، در برابر شعر «عامیانه» ، شعر «فنی» بخوانیم . شاید این همانست که نویسنده ی « تاریخ سیستان» را به نامیدن این شعر ها به عنوان نخستین شعر پارسی یا نخستین شعر فنی پارسی کشیده است ، در این باره ، به درازا ، نمی‌توان گفتگو کرد .

تذکره نویسان این شعر فنی را به روزگاری پیشین تر از « صفار » نیز پیوند می‌دهند و آن ، زمان «طاهریان» است که پیش از « صفاریان » استاندار خراسان بودند و بر آنجا تا نیمه‌ی نخستین سده‌ی سوم هجری که «صفار» روی کار آمد و دست حکومت آنانرا از دامان خراسان کوتاه ساخت ، فرمانروایی می‌کردند .

تذکره نویسان یکی از شاعران این روزگار را « حنظله‌ی یا دغیسی» - پیوند به «بادغیس» یکی از شهرهای هرات - یاد می‌کنند و می‌گویند که او ، در زمان خود ، شاعری نامور و چیره دست بوده است و قطعه‌های کمی از شعر او را که از دویبت ، در هر قطعه ، بیشتر نمی‌شود بازگویی کنند .

ما می‌توانیم در آنچه تذکره نویسان پیرامون «حنظله» و همانند او ، از شاعران پیشتر ، که کارها و آثارشان از میان رفته است و سندی مسود اطمینان به پسمیان نرسیده است و درستی آن ، چه در بازگویی و چه در بازنویسی ، به گفته و سندی بستگی نمی‌یابد دو دلی راه دهیم . اگر کتابی مطمئن‌تر از کتابهای تذکره که گزاره و شعر حنظله را آورده‌اند ، نزد ما ، نمی‌بود درباره‌ی آنچه از «حنظله» نیز می‌گویند شك می‌کردیم ، این سرچشمه ، کتاب «**چهارمقاله‌ی**» «ابوحسن احمد سمرقندی» ملقب به «نظامی عروضی» است که از نویسندگان نیمه‌های سده‌ی ششم هجری است .

این کتاب از مطمئن‌ترین کتابهای تاریخ ادبیات پارسی و در شمار کتابهای انگشت‌نمایی است که از روزگار پیش از یورش مغول ، برای ما ، به‌جای مانده است و چون از دیگر کتابهایی که پس از این عصر نگاشته شده

است پیشین تر و به آن روزگار نزدیکتر است بر آنها برتری دارد. نویسنده در کتاب، خود را، مردی می‌نماید: دانشمند، پژوهشگر و کتاب‌خوان که پیوسته با انجمن‌های علمی و ادبی روزگار خود همدم بوده است و در اندیشه‌های خود میانه‌رو و در آنچه بازگو کرده است از زیاده روی و دروغ پردازی پرهیز کرده است. این نویسنده به هنگام گفتگو از «احمد بن عبدالله خجستانی» پیوند به جایی است نزدیک هرات، که بر بخش بزرگی از خراسان در زمان صفاریان چیرگی یافت و آنها ناتوان گردید، از «حنظله» و شمر او، به‌ما، خبر می‌دهد.

نظامی از او (حنظله) چنین می‌گوید: احمد بن عبدالله را پرسیدند که تو مردی خربنده بودی به امیری خراسان چون افتادی؟ گفت به بادغیس، در خجستان، روزی دیوان «حنظله» ی بادغیسی همی خواندم. بدین دو بیت رسیدم:

مهرتری گر به کام شیر، دراست شو خطر کن ز کام شیر بجوی!
یا بزرگی وعز و نعمت و جاه یا چو مردانت، مرگ رو یاروی
نظامی می‌گوید: «این دو بیت غیرت» احمد را برانگیخت و دولت

صفاریان در اوج بزرگی و شکوه بود. احمد برخاست و خرائتی را که به کرایه داد بفروخت و اسبی خرید و به خدمت «امیر عمرو بن لیث صفار» درآمد. پس از اندکی سرازفرمانبرداری او پیچید و کار را خود به دست گرفت تا بر بسیاری از شهرهای خراسان - که نویسنده در آنجا بر می‌شمرد - چیره آمد. سپس سخنی از «احمد» می‌آورد که: «... اصل و سبب، این دو بیت شمر بود.» (۱)

۱- «... داعیه‌ای در باطن من پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت که اندر بودم راضی نتوانستم بود. خران را بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش رحلت کردم و به خدمت علی بن الیث شدم برادر یعقوب بن الیث و عمرو بن الیث...» چهارمقاله: احمد عمر بن علی النظامی العروسی السمرقندی. به تصحیح:

مرحوم قزوینی (چاپ سوم) ص ۳۶-۳۷ تهران ۱۳۲۹. «م»

این بود همه‌ی گزاره . پس از آنکه به درستی آن اطمینان یافتیم ، از دیدگاه تاریخ ، چه بهره‌ای برمی‌گیریم ؟ . چنین برداشت می‌کنیم که «حفظله» شاعری پیشین بوده است و شعرهایش در دفتری گرد آمده است و چنان نامی گردیده است که مردی چون : خجستانی دیوان او را می‌خوانده است و زیر تأثیر شعر او قرار گرفته است.

تذکره نویسان این شاعر را هم روزگار «عبدالله بن طاهر» می‌نویسند و تاریخ مرگ او را ۲۲۰ هـ می‌دانند ؛ ولی نمی‌گویند این تاریخ را از کجا آورده‌اند و منبعشان کدامست .

در این‌جا باید یادآوری کرد این سرچشمه‌ها و مانند آن که ، خود را رویا روی تذکره نویسان قرار می‌دهیم ، کشمکش‌ها و گفتگوهای است که آیین نقد و بررسی تاریخی چنین ایجاب می‌کند و پژوهنده را وامی‌دارد تا به دنبال حقیقت شناخته شده‌ی آن روان گردد . این کار ، چیزی ، از حق این دسته از نویسندگان نمی‌کاهد . ما برتری و خدمت بزرگ آنان را در ادبیات پارسی و تاریخ آن نادیده نمی‌گیریم .

اینان کسانی‌اند که آنچه را از فرهنگ پیشین یافته‌اند ، برای ما فراهم ساخته‌اند و آن آثار جاوید را به‌حای نهاده‌اند ؛ چه آزمند بوده‌اند تا از نیستی و نابودی برکنار بمانند و دوستدار بوده‌اند که فرزندان کشورشان، نسل به نسل، از آنها بهره‌برگیرند .

این میراث گرانبها پایه‌ای است اساسی که فرهنگ و آموزش‌ها و پژوهش‌های ادبی را بر آن ، گذارده‌ایم .

این بود حق آنان که باید بدان زبان گشود ؛ ولی ، در اینجا ، حق دیگری هم هست که باید برای آن جایی باز کرد و آن حق نقد ، گفتگو ، بررسی و سنجش گزاره‌هایی است که در سندها و متنهای آنها آمده است ؛ به همانگونه که تاریخ و ادبیات معاصر بدان برجسته است . اینست که باید از پژوهش آموزش آثار پیشینیان ، تا آنجا که می‌توان ، بیشترین سود و بهره

را برگرفت . پوشیده نیست که به هنگام خواندن کتابهای پیشینیان و بهره گیری از آنها با دشواری روبرو می‌شویم؛ زیرا کسی که دست نویس می‌کرد یا به آنچه می‌نگاشت آشنایی نداشت و یا کلمات را نادرست می‌خواند و به دنبال آن نادرست هم می‌نوشت و یا اصولاً دقت زیادی از خود نشان نمی‌داد . این کار ما را همیشه به پرهیز و چنگ زدن به نقد و بررسی و بیم فرو افتادن در اشتباهی که چه بسا زبان فراوان آن به دانش برمی‌گردد وامی‌دارد .

نمونه‌ای برای شما می‌آورم از کتابهای تذکره . این کتاب ارزشمند و بزرگ - که در حجم هم بزرگ است « مجمع الفصحاء » است نویسنده، در آن، بسیاری از شاعران گذشته و معاصر را ، از پیشین ترین روزگار تا دوری خود گردآورده است و کم و بیش به هنگام شرح زندگی هر شاعر ، شمری هم از او ، بازنویس کرده است .

در این بازگویی‌ها و بازنویسی‌ها ارزشی بزرگ و فراوان نهفته است؛ چه شاعران پیشینی یافت می‌شوند که آثارشان از میان رفته است و چه بسا این کتاب نه تنها یگانه سرچشمه و منبع شعر آنان است ؛ بلکه تنها کتابی است که گزاره و زندگینامه‌ی آنان را در بر دارد. از آنچه به کوتاهی گفتیم آشکار می‌شود که این کتاب ، برای دانش‌پژوهان و کاوشگران ادبیات پارسی چه ارج و اهمیتی داراست و از همین رو است که ، از آغاز پیدایی و نگارش آن پاسخگو و مرجع هر پژوهشگر و سرچشمه‌ی هر که می‌خواسته است زندگینامه‌ی شاعری پارسی را بیاورد ، بوده است .

باهمه‌ی اینها ، در این کتاب ، نادرستی‌های بسیاری دیده می‌شود . به ویژه در نوشتن سالهای تاریخ ؛ زیرا نویسنده ، برای آسان‌کردن کار دست‌نویسان ، تنها به نگارش شماره (نه حروف) بسنده کرده است .

اکنون برمی‌گردیم به گفتگوی خود ، در اینجا دو شاعر دیگر هستند که ، تذکره‌نویسان ، آنان را از شاعران روزگار صفاری دانسته‌اند :

یکی « فیروز مشرقی » است و دیگری « ابوسلیک گرگانی » از هر يك قطعه شمری آورده‌اند و یادآور شده‌اند که « فیروز » از نادرستی ، در زبان پارسی ، دوروبر کنار مانده است و به سال ۲۸۲ مرده است .

این بود آنچه از آندو می‌دانیم ؛ ولی از سندی که تذکره‌نویسان در

آوردن شرح حال این دو شاعر ، بدان ، اعتماد کرده اند چیزی نمی دانیم .
شعرهایی که ، از این شاعر ، بازگو شده است در سطح بالایی از نمونه های
نخستین قرار دارد تا آنجا که ما را وامی دارد آنها را شعرپیشین و یا همانند
و در کنار شعرپیشین بشناسیم .

آنچه ما را ، به خود ، می کشاند گوناگونی و زندهای عروضی آنهاست ؛
زیرا در آنها هفت وزن گوناگون ، از بحرهای پارسی ، می یابیم .

باید این شعرها را برابر سرشت و ماهیت خود ، پیشین ترین شعر سروده
شده ، در این بحرها ، به شمار آوریم . این مسأله پژوهشگر را ، ازدگر گونی
و سرگذشت وزندهای شعری ، آگاه می سازد . در اینجا ، به مناسبت گفتگواز
شعر پارسی ، سودمند می دانم تا بر شاخ و برگ این موضوع ، سخنی بیفزایم
و آن اینکه : شعر پارسی از پیشین ترین روزگار خود ؛ در اصول وزن عروضی ،
راه و شیوه ی تازه ای را گرفته است ؛ ولی در فروع و شاخه های خود ، از
آن جدا گردیده است . توضیح آنکه : شعر در ایران پیش از اسلام بریده و ساده
بوده است یعنی از روی شماره ی مقطعه ها که در ترتیب آن ، چگونگی مقطع از
نظر بلندی یا کوتاهی رعایت می شده بود . ایمن وضع در شعر بیشتر زبانهای
اروپایی امروزین نیز چنین است .

پیشین ترین نمونه ی این شعر ، در ایران ، کتاب «گاتها» است که به
زرتشت پیوند می گیرد و به زبان اوستایی است . دوزبان میانه ی دیگر - میان
اوستایی و پارسی - هست و آن زبان پارسی باستان و زبان پهلوی است . تا
اکنون چیزی در این دو زبان نیافته ایم که آنرا شعر بخوانیم ؛ گرچه
برخی از پژوهشگران و دانشمندان در اثبات آن سخن گفته اند . دور نیست
که این سخن روزی به حقیقت پیوندد ؛ چه گفتگو ، در این باره ، هنوز به
جایی نرسیده است و پیوسته جریان دارد . نظام وزن ، در شعر پارسی ، تنها
بر چگونگی مقطعه ها - از نظر کوتاهی و بلندی - تکیه ندارد ؛ بلکه بر اندازه ی
حرفهای موجود در مقطعه ها پایه گذاری شده است چنانکه در شعر تازی هم
چنین است . این همپایی و هماهنگی حرفی - که من آنرا نام می گذارم -

گوشه‌ای است .

عروض در عربی و پارسی و درعین‌حال جداکننده‌ای که ، به‌هنگام شنیدن ،
شعر پارسی یا تازی را از شعر اروپایی مشخص می‌سازد .

درباره‌ی اختلاف‌های فرعی عروضی میان شعرعربی و پارسی : نویسندگان
کتابهای عروضی پارسی درباره‌ی اختلاف‌های فرعی عروضی ، میان شعرپارسی
و عربی ، گفتگو کرده‌اند . از پیشین‌ترین کتابهایی که در این زمینه به ما
رسیده است دو کتاب از نوشته‌های اوایل سده‌ی ششم هجری است . یکی کتابی
است به نام « الممجم فی معاییر اشعار المعجم » نگارش « شمس‌الدین محمد
قیس رازی » که به‌واژه‌گونه‌ی نام عربی آن ، کتابی است پارسی .

این کتاب را نویسنده پیرامون دانش شعرپارسی نوشته است و دربرابر
آن کتاب دیگری دارد درباره‌ی دانش شعر تازی به نام « المغرب فی معاییر
اشعارالعرب » که به دست ما نرسیده است .

« الممجم » کتابی است بزرگ که نویسنده از شعر پارسی و قاعیه‌ی آن
و صنعت شعر ، تقطیع شعریا هنر « صنعت‌های بدیعی » گفتگو کرده است . در
این کتاب گفتگوهای ارزنده‌ای از نحو زبان پارسی و پراکنده‌هایی از شعر
گذشته‌ی پارسی یافت می‌شود که در هیچ کتابی دیگر نمی‌بینیم . این کتاب ،
برای نخستین بار ، به کوشش گروه و سازمان « گیب » (۱) در بیروت به چاپ
رسید .

۱- « جولیس جان ویلکینسون گیب Gibb » (۱۸۵۸ - ۱۹۰۱)
خاورشناس انگلیسی است که مادرش برای جاوید ساختن نام او مبلغی پول
وقف کرد تا در زمینه‌ی پژوهش و تدریس تاریخ ، ادبیات و فلسفه‌ی ترک ،
ایران و تازی مصرف شود . ازینرو فراهم آمده‌ای بزرگ از کتابها زیرعنوان
« آثار گیب Gibb Memorial » بوجود آمد . این مجموعه با همکاری
خاورشناسان بزرگ تدوین گردید که نخستین کتاب آن « بایرنامه » است
(در ۱۹۰۵) « ۲ » .

و سپس در ایران با اضافات و تصحیحاتی چاپ گردید .
 کتاب دیگر « معیارالاشعار » د نصیرالدین طوسی ، فیلسوف نامی
 اسلامی است . نویسنده در این کتاب کوچک ازدو دانش عروض و قافیه گفتگو
 و پژوهشی تحلیلی کرده است که نشان دهندهی ژرف نگری فلسفی اوست .
 این کتاب در هند و ایران چاپ خورده است و یکی از دانشمندان
 هندی ، بر آن ، شرحی نگاشته است .

چکیدهی آنچه این دانشمندان عروضی گفته اند اینست که عروض پارسی
 تنها هفده اصل از وزنهای تازی را گرفته است و سه اصل دیگر را به جای
 گذاشته است که ، در شعر ، به کار نبرده اند . همینگونه است در بحرهای
 شانزده گانهی تازی که پارسیان به یازده بحر آن بسنده کردند و پنج بحر دیگر
 را رها ساختند و بکار نبردند . در گزینش نوع بحر نیز میان دو شعر پارسی
 و تازی جدایی است . برای نمونه پارسی « رمل » را جز با « مثنی » به کار
 نبرده است ؛ « در صورتی که تازی هم « رمل » را جز « مسدس » به کار نرفته
 است .

در اینجا اختلافی در « زحاف » و « سیبها » یافت می شود ؛ چه شاعران
 پارسی گونه هایی از زحاف را که در شعر تازی یافت نمی شود افزودند و
 زحافهای عربی را ترك گفتند و در شعر خود به کار نیستند ؛ چنانکه در
 کتابهای عروض شرح داده شده است .

این بود چهره ای کلی از این سنجش . مشهور است که شعر پارسی پس
 از اسلام ، اصول وزنهای خود را ، از شعر عربی گرفته است . دسته ای
 تصوری کنند ؛ برخی ازوزنهای شمر دنباله و نتیجهی دگر گونیهایی است که
 در شعر پارسی پیش از اسلام وارد شده است ؛ ولی پاره ای دیگر از شعر عربی
 گرفته شده است .

نظریه ای دیگری هم هست که ، به واژ گونهی آنچه زبانزد است - شعر
 پارسی بر شعر تازی تأثیر و نشان گذاشته است .

به‌پندار ما داوری نهایی و یا آنچه به‌نهایت ، در این مسأله ، نزدیک است ممکن نخواهد بود ؛ مگر پس از بررسی و پژوهشی ژرف در اصول شعرپاریسی ، از یکسو ، و شعر تازی ، از دیگر سوی ، و کاوش در پیوند این دو بادیکر زبانهای آریایی و سامی که میان آنها ، با این دوزبان ، همبستگی و پیوندی در طول سده‌ها ، گروهها و ملتها بوده است . برای نمونه زبان « سغدی » را یادآور می‌شویم . از آگاهی ، بدین زبان ، دیری نمی‌گذرد و هنوز پژوهش درباره‌ی آن کامل نگردیده است .

این زبان خویشاوندی و نزدیکی با زبان پارسی دارد ؛ چنانکه این گمان برای ما پیش می‌آید که در چهره‌بندی زبان پارسی مؤثرتر بوده است تا زبان پهلوی یا همانند و همنای آن .

اصل هر چه باشد عروض شعر پارسی ، از شعر تازی ، بارورتر است . شاعر پارسی از توانایی‌های ترکیب که در نظام « افاعیل » هست بهره‌ور شده است و در آفرینش و نوآوری بافتها و قالبهای گوناگون هنرنمایی کرده است تا آنجا که شعر تازی ، برخی از آن قالبها را ، گرفته است . از آن میان : وزنی است به‌نام « رباعی » که به اندیشه‌ی نویسنده‌ی « المعجم » در زمان « رودکی » به دنبال رخداده‌ای شگفت که نویسنده آنرا آورده است . اختراع شده است . (۱)

و نیز ترکیبی است به‌نام « مسمط » ؛ چه پیشین‌ترین نمونه‌ی آنرا از شاعری « منوچهری » نام می‌بینم که از شاعران روزگار غزنوی در اوایل سده‌ی پنجم است . ترکیب دیگری که ، در پارسی ، بدان « ترکیب بند » می‌گویند و گونه‌ی دیگرش « ترجیع بند »

شاعر قطعه‌هایی از شعر را که يك وزن دارند ؛ ولی قافیه‌ی هر قطعه‌ای

۱- و یکی از متقدمان شعراء عجم و بندارم رودکی - والله اعلم - از نوع اخرب و اخرم این بحر وزنی تخریج کرده است که آنرا وزن رباعی خوانند ، المعجم فی معاییر اشعار المعجم ؛ شمس‌الدین محمد قیس رازی . به تصحیح مدرس رضوی انتشارات دانشگاه تهران ص ۱۱۲ م ۴۰ .

بادگیری دو تاست و هر قطعه‌ای گویی شعری است جدا - می آورد ؛ بدینگونه که شاعر ، در پایان هر قطعه ای ، يك بيت را در « ترجیع » تکرار می کند و در « ترکیب » آنرا تغییر می دهد . شرط این دو « ترکیب » یگانگی موجود است ؛ چنانکه آن شعر فراهم شده‌ی قطعه‌هایی است گوناگون ؛ ولی به يك هدف می‌رسند و آن چیزی است که شعر برایش سروده شده است . در اینجا باید از نوع مثنوی معروف هم یاد کنیم . « مثنوی » اصطلاحی است عروضی . مثنوی نوعی شعر است که هر بیت آن مصرع (۱) است و هر بیت قافیه‌ای جداگانه دارد . اختراع این نوع شعر گام بزرگی است در تاریخ شعر پارسی که در پیشبرد و تکامل آن بسیار مؤثر بوده است . مثنوی بداشتن قافیه‌های گوناگون و فرصت سخن برجسته است و راه را برای شاعر باز می‌کرده است تا به مسایلی دراز مانند موضوعهای داستانی و پرورشی که جز در کتاب یا رساله‌ای نمی‌گنجیده است پردازند .

« نیکلسون » (۲) می‌گوید : نبودن این قالب در شعر گذشته‌ی تازی جای شعر « داستانی » را که در زبانهای دیگر کشورها یافت می‌شده است تهی نهاده است ، چه قصیده‌ی تازی (قصیده‌هایی که در بحر جز سروده می‌شد) با شعر « مزدوج » (۳) جای این نیاز را نمی‌گیرد .

۱- مصرع (تشدید راه) بینی باشد کی عروض آن در وزن و حروف قافیت متفق اند چنانك « بلفرج گفته است » « بیت »

« ترتیب ملك و قاعدة حلم و رسم داد - عبد الحمید احمد عبد الصمد نهاده کی حروف قافیت هر دو مصرع الف و ذال است » « المعجم ص ۴۱۹ »

۲- « رینولدالین نیکلسون Nicholson » (۱۸۶۸ - ۱۹۴۵) خاورشناس انگلیسی است که در کمبریج تحصیل کرد . در نقد صوفی کتابی دارد کتاب مثنوی معنوی ملای رومی را ترجمه و بررسی کرده است . « ۴ »

۳- « مزدوج » شعریست کی بناء آن براییات مستقل مصرع باشد و شعراء عجم آنرا مثنوی خوانند از بهر آنك در هر يك دو قافیت لازم است . المعجم

نباید فراموش کرد که شاعران متأخر تازی این قالب را در شعر عربی آوردند؛ همانگونه که «ابن الهبایره» (۱) در کتاب «الصادح والباغم» (۲) خود به کار گرفته است و یا سرایندگان شعرهای علمی رایج، در ادبیات عربی، کار می‌گیرند؛ ولی مثنوی تازی تنها در یک بحر سروده شده است و آن: بحر «جز مسدس» است.

حال آنکه شاعران مثنوی سرای پارسی در کار برد بحرهای گوناگون هنرنمایی نشان داده اند که همگی یک ویژگی دارند و آن نرمی و سبکی آهنگ و سادگی آنست.

سروران گرامی! : شعر پارسی، همانگونه که دیدیم، در کاخهای پادشاهان ایران تولد یافت و پیوسته، در آنجا زیر توجه و پشتیبانی آنان پرورش یافت، چنانکه به پیش می‌رفت و پایه پای پیشرفت کشور جوانی که پیوسته روبه شکفتن و گسترش می‌نهاد گام برمی‌داشت.

از شعر پارسی بیش از نیم قرن نگذشته بود که به استواری و محکمی رسید و شعری کامل و رایج گردید. در قالبهای گوناگون معانی و الفاظی به پیشانی خود گرفت تا آنجا که توانست در سبکهای خود آنها را به کار بندد؛ چرا که دیگر روزگار نوزادی و شیرین کودکی و پرورش را پشت سر گذاشته بود.

نمونه‌ی این روزگار نوین شاعری است به نام «ابوجعفر رودکی بخارایی» از شاعران عصر سامانی که او را «پدر شعر پارسی» نامیده اند.

از این شاعر، برخلاف بازگویی‌هایی که در اندازه‌ی شعر او مبالغه آمیز می‌نماید، جز قسمت کوچکی از: قصاید، قطعه و بینهایی پراکنده، در کتابها، که، به ویژه، در کتابهای لغت به عنوان گواه آورده شده است به ما نرسیده است.

بیشتر شاعرانی که پس از «رودکی» می‌زیستند از این شاعر بزرگ

۱- «ابن الهبایره» شاعری است هجوسرا که در نظامیه‌ی بغداد درس خواند و به سال ۱۱۱۰ درگذشت.

۲- «الصادح والباغم والجازم» منظومه‌ای است از «ابن هبایره» در هزار بیت به سبک کلیده‌دمنه، در این کتاب گفتگویی است میان «زاهد» و «گستاخ و قاسد» و شرحی در برتری و مفاخره‌ی حیوانات که در بیروت (۱۸۸۶) به چاپ رسیده است «م»

سخن گفته اند و او را نمونه‌ی برتر شعر خوانده اند و گاهی او را به عنوان «شاعری که درعربی و پارسی مانندش نیامده است» ستوده اند؛ همانگونه که از «بلعمی وزیر» روایت شده است.

اینان چون به زمان شاعر نزدیک بودند از آثار او نیز آگاهی داشتند و به راستی، او را آفرین می گفتند و می ستودند. ما هم از شعر بسیار کمی که از او به جای مانده است لذت می بریم و او را می ستاییم.

تاریخ قصیده، در شعر پارسی، از «رودکی» آغاز می شود. در شعر او، برای نخستین بار، نمونه‌ی کاملی از این قالب شعری، که در شاعران پیش از او اثری مانند آن نمی بینیم، یافت می شود. همانگونه که گفتیم از این قالب جز قطعاتی چند نمانده است.

رودکی، در قصیده، قالبی درآورد که شاعران پس از او آنرا به عنوان نمونه‌ی کامل این نوع شعر گرفتند و به دنبال روش و شیوه‌ی اورفتند و در همه‌ی دوره‌های ادبیات پارسی، به سبک او، شعر سرودند.

قصیده‌ی رودکی، بیشتر از سه بخش ترکیب می یابد: پیش سروده (مقدمه)، موضوع - ستایش یا مرثیه - و پایانی که خوش آمد و ستایش را در بر می گیرد.

پیش سروده‌ی قصیده‌های ستایشی «تشبیب» و «تغزل» است که باسخنی از میگساری و باده نوشی همراه است؛ چه این قصیده ها در بزرها و جشنها خوانده می شدند و شعر خوانی بخشی از برنامه‌ی معین جشن و بزم بود.

رودکی خواننده‌ای بوده است و دست‌و‌استاد که با آواز و عود آنگونه که تذکره نویسان می گویند و دلایل‌های دیگری هم آنرا پشتیبانی می کند. شعرهای خود را می خوانده است.

شاید به همین علت است که گوناگونی و تنوع وزن در شعر او موج می زند. در شعر رودکی فراهم شده‌ی بزرگی از وزن‌ها می بینیم که گاهی سبک و گاهی سنگین می شود و نیز وزن‌هایی دور و نامأنوس که آنرا، به پارسی «بحر نامطبوع» می گویند.

در زمان رودکی مثنوی رواج یافت. رودکی کتاب «کلیله و دمنه» را به شعر درآورد و با این کار، راه را برای شعرهای داستانی و رزمی (حماسی) باز کرد و زمینه برای پدید آمدن حماسه‌ی پارسی آماده شد. همان منظومه‌ی جلوییدی که «دقیقی» آنرا آغاز کرد و «فردوسی» آنرا به پایان برد. درسخنرانی ویژه‌ای پیرامون آن سخن خواهم گفت.